۳۳. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۴/۲۹)

سال تحصیلی (۱۴۰۰-۱۴۰۱) - چهارشنبه، ۲۹ تیر ۱۴۰۱

- پیشگفتار (خلاصه)
- علل اکتفاء علماء به محکیات و نقل قول ها
- اشاره به نکته ای
- وجود تعدد قرائات در زمان رسول الله در نظر شیخ طوسی
- رغبت به فن قرائت در زمان شیخ و قبل از او در میان علماء شیعه
- لزوم تحقیق در صد سال بعد از ابن مجاهد
- علت سوء برداشت از عبارت شیخ در تبیان
- بررسی و نقد حمل تعبیر «غیر انهم اجمعوا» بر مماشات با اهل تسنن
- نقوض مرحوم نوری به محل ابتلا بودن تعدد قرائات؛ مستمسکی بر علیه خودشان
- طرح سه دسته روایات شیعه راجع به قرائات در مقدمه تبیان

پیشگفتار (خلاصه)

علل اکتفاء علماء به محکیات و نقل قول ها

الآن دو تا از چاپ های مجمع البیان که متأخر است را آورده‌اند. من به سهم خودم وقتی می‌بینم هرکسی دنبال‌ه بحث را می‌گیرد خوشحال می‌شوم. جزاکم الله خیرا. همچنین نسخه‌های خطی که شما نشان دادید. در آن دو نسخه خطی مجمع هم «املح» بود. همانطوری که در این چاپ ها آمده.

شاگرد: البته هر کدام از آن‌ها این را از چند نسخه خطی برداشت کرده‌اند. در این نسخه فکر می‌کنم «اصلح» باشد.

شاگرد۲: در نسخه خطی من نوشته «اصلح».

استاد: نسخه صاحب وسائل هم «اصلح» بوده.

شاگرد: چاپ مؤسسه آل البیت هم سه جلدش بیرون آمده است. آن‌ها هم اصلح است.

شاگرد۲: دیروز در این‌که قبل از صاحب حدائق کسی دیگری نگته اند گوی به اطمینان رسیده بودی.

استاد: من روی تجربه طبگ‌ای که دارم در برخی از جاها می‌بینم این پرونده باز می‌شود اما می‌بینم که هنوز جایش هست. وقتی دیروز در حدائق «تطلع» را دیدم با ذهنیتی که چندین سال است از کتب قبل از قرن یازدهم دارم، به اطمینان رسیدم. این خیلی مهم است. یعنی همینطور نبود که بگویم نیست. کتب قبل از قرن یازدهم یک فضای عجیبی است. لذا به آن رسیدم. شما گشتیدی نبود؟

شاگرد: ما نگاه کردیم و دو-سه جا را پیدا کردیم. یکی صاحب ذخیره بود که ایشان همان نقل قول طبرسی را گفته بودند.

استاد: بله، آن را دیده بودم. ولی به‌عنوان در تواتر نبود.

شاگرد: بله. کتاب تفسیر شریف مرتضی هست، نویسنده گفته اما به عبارت صاحب حدائق استشهاد نکرده‌اند.

استاد: بله، این جور پی جویی ها خیلی مهم است. یعنی ما متوجه شویم که اولین نفر فعلا ایشان است که محکم به شیخ نسبت می‌دهند که شیخ مخالف است. خب شیخ کجا مخالف است؟! این همه از علماء بزرگ، کتاب‌های شیخ سال‌ها و قرن‌ها در دستشان بوده اما احدی نگفته که شیخ انکار تواتر کرده است. یک دفعه از زمان ایشان در می‌آید که شیخ منکر تواتر است. این خیلی عجیب است. در فضای عملی این‌ها باید ذکر شود و تکرار شود. بعد هم در کتاب‌ها دیدید. بعد هم در کتاب‌ها همین عبارت ایشان آمده؛ التطلع فی اخبارهم که اصلاً در تبیان نیست.

شاگرد۲: بین قبل و بعد از قرن یازدهم چه تفاوتی هست؟ یعنی در قرن یازده به بعد سهل انگاری زیاد شده؟

استاد: ببینید از قرن یازدهم جبهه اخباریین با عنایت و ذهنیت فضای زمان خودشان به اخبار با اتکا به عبارات شیخ و مجمع جلو آمدند. «المعروف من مذهب اصحابنا و الشایع فی اخبارهم». گفتند خب ما به مبانی اصولی و مجتهدینی چه کار داریم؟! ما با اخبار کار داریم. شایع اخبار هم این است که حرف واحد است. حرف واحد هم یعنی قرائات کنار برود. از سید نعمت الله، فیض، قبل از آن از مجلسی اول بعضی از محتملات هست و مجلسی دوم، این جور فضایی حاکم شده که از حدیث حرف واحد برای در تعدد قرائات استفاده شده. مطلبی که ما قبل از قرن یازدهم از احدی سراغ نداریم. یعنی بگویند به این خاطرتعدد مردود است.

شاگرد: این یکی از مصادیق قرن یازدهم است یا کلی است؟

استاد: ممکن است کلی هم باشد.

شاگرد۲: یک سؤال پیش میآید این است که اتکاء به محکیات از چه زمانی باب شده؟ ظاهراً به نظر میرسد برخی از کتب موسوعه مانند شدهاند که در زمان صاحب جواهر تکمیل شد. شاید این از قرن ده و یازده اتفاق افتاده باشد یا زودتر بوده؟

استاد: کلمه محکی که زیاد به کار میرود جایی بوده که مثلاً با دو واسطه یا یک واسطه شخصی این عبارت را دیده بوده، اما کتاب در دست بعدیها نبوده.

شاگرد: یا نبوده یا مراجعه نکرده بودند.

استاد: به تعبیر شما موسوعه ای بوده که باید برود در آن پیدا بکند، صفحه و چاپی هم که نبوده. لذا پیدا کردن واقعاً سخت بوده. به این خاطر بوده که میگفتند من اکفات میکنم به محکی تبیان. آن وقت این لوازم را داشته. ما که الآن مباحثه میکنیم اگر ساعتها سجده شکر بکنیم، جا دارد که خدای متعال این نعمتها را داده که بهراحتی میتوانیم مراجعه کنیم و بهرهمند باشیم. ولی آنها که نداشتند. ولی حالا که چراهای از این محکی نداشتند و خوب هم بوده، یارا به آنها وارد است که محکی دقیق نبوده یا یارا به ناظر متمکن بعدی وارد است؟ وقتی متمکن است نمیرود به اصل نگاه بکند. او معذور میشود و این تنبل میشود. فرق معذور و تنبل این است. او میگوید که من نداشتم. لذا برای نشر علم اتکا میکنم به بزرگی که آورده است و میگویم او آورده است. اما شما که متمکن هستید چرا نمیروید نگاه بکنید؟! این خیلی مهم است که کسی در چیزی معذور باشد یا اینکه معذور نباشد.

شاگرد: صاحب مفتاح الکرامه چرا نمیگوید محکی؟ مستقیم میگوید «قال الشیخ فی التبیان».

استاد: درست است. ولی کلمه محکی در تصنیفات حالت لزومی نداشته است. عرف رائج تصنیف این نبوده که لزوماً محکی را بیاورند. یعنی شبیه خبر واحد است، چطور در خبر واحد به ناقل اکتفاء میکنند و بعد میگویند قال. حتی ارسال هم میکنند و میگویند «قال الامام الصادق علیهالسلام». یعنی محکی از باب احتیاط است. بالابردن دقت در نقل است. نه لزوم اینکه اگر کسی نکرد بگوییم تدلیس کرده یا از عدالت افتاده.

شاگرد: شهید اول و شهید ثانی این اتکا را نداشتهاند. خودشان به مصدر مراجعه میکردند. در مورد آنها حالت اطمینان دارم.

استاد: بسیار خب.

اشاره به نکته ای

آن چیزی که امروز می‌خواهم عرض کنم، این است: دیروز تذکری دادند؛ البته در فضای بحث برای کسی که ذهنش در فضای بحث است لازم نیست. اما گفتنش خوب است. گفتند که گفتی صاحب وسائل حرف صاحب حدائق را در کرده‌اند. خب معلوم است که وقتی صاحب وسائل جلوتر بوده‌اند نمی‌خواهند حرف بعدی خودشان را در کنند. بلکه منظور من از نظر مطلب بود. مقصود من روشن بود. فرمودند به جا است و ممکن است کسی به اشتباه بیافتد.

شاگرد: نفرمودی حرف ایشان را در می‌کنند. فرمودی بعض معاصرین ایشان...

استاد: که معلوم نیست چه کسی است. من گفتم صریح حدائق را ایشان جواب داده‌اند. اینطور گفتم. منظورم هم از جواب یعنی جواب دادن از حیث مطلب. کسی که ذهنش در کار باشد اصلاً به این سمت نمی‌رود. این یک نکته که من که عرض کردم منظورم از حیث مطلب بود. صاحب حدائق می‌گویند صریح در در ادعای اجماع است. درحالی‌که احدی از مجمعین اسم شیخ را نبرده اند. شما که در قرن دوازدهم هستید –وفات ایشان شاید ۱۱۰۸ باشد؛ ظاهراً بر ایشان وحید نمازخوانده‌اند؛ در حافظه ام هست که شاید هم به وصیت خودشان بوده باشد- می‌گویید شیخ صریحاً ادعای اجماع را در کرده. درحالی‌که اثری در آثار این مجمعین نیست که یک جا بگویند ما اجماع داریم اما شیخ مخالف است. نکته اول این شد؛ صاحب وسائل که جواب ایشان را داده بودند، گفته بودند که صریح نیست. وقتی ایشان سه-چهار وجه را می‌گویند یعنی صراحت ندارد. نمی‌توانید به گردن شیخ بگذارید.

وجود تعدد قرائات در زمان رسول الله در نظر شیخ طوسی

نکته دوم فرمایش صاحب مفتاح الکرامه است. فرمودند «کلام هذین الإمامین قد یعطی أن التواتر إنّما وه لأربابها»؛ نه الی رسول الله ص. این هم در کنارش یادداشت کنید. «تواتر الی اربابها» به چه معنا است؟ یعنی این قرائات به این هفت نفر میرسد، اینها این هفت قرائت را درآوردهاند و ما از بعد از آنها خبر نداریم. طبق مبنای حرف واحد بعد از آنها وقتی به اصل عصمت میرسیم یکی میشود. این را به «هذین الامامین» نسبت دادهاند. در کنار اینجا عبارت مبسوط را مینویسیم. شیخ در قضیه تعیین مهر فرموده بودند، وقتی شوهر مهر خانومش را تعلیم قرآن قرار میدهد آیا لازم است که تعیین قرائت خاص کند؟ در مبسوط بود که نه، «لأن النبي (صلى الله عليه و آله) لم يعين على الرجل[۱]». این مبسوط شیخ است. پس شما چطور میخواهید به شیخ نسبت بدهید که این تواتر به این هفت نفر میرسد وتمام؟! در مبسوط میگویند این تعدد ادامه داشت و در زمان خود حضرت هم بود. عبارت مبسوط این است:

> **و هل يجب تعيين القراءة و هي الحرف الذي يعلمها إياه على وجهين، أحدهما لا يجب، و هو الأقوى، لأن النبي (صلى الله عليه و آله) لم يعين على الرجل و الوجه الآخر لا بد من تعيين الحروف لأن بعضها أصعب من بعض[۲]**

«... لأن النبي (صلى الله عليه و آله) لم يعين على الرجل»؛ حضرت تعیین نکردند این قرائت را اقراء کن ای آن قرائت را.

همین عبارت ایشان -«لم یعین الرجل»- در مسالک و در جواهر اضافه هم داشت. «لان التعدد کان موجودا فی ذلک الزمان». این هم اضافه مسالک و جواهر بود. این را شیخ ندانشتند اما مفادش همین است.

شاگرد: اگر این را هم بیان نکنند، در درونش همین مطلب هست.

استاد: احسنت. یعنی بوده که معین نکردند. مگر میشود واحد را تعیین کرد؟! این عبارت مبسوط است، دال بر این است که در زمان حضرت هم بوده. اما ایشان میگویند به هفت نفر که میرسد تمام میشود. خیلی هم عبارت روشن است. «هل یجب تعیین القرائة؟». در متن شرایع «حرف» آمده. صاحب جواهر و شهید باید توضیح بدهند که حرف بهمعنای قرائت است. ایشان خودشان در مبسوط کلمه قرائت را میآورند که دیگر نیازی به توضیح نباشد.

« و الوجه الآخر لا بد من تعيين الحروف»؛ حروف یعنی قرائات،**«لأن بعضها أصعب من بعض»**؛ بعضی از آنها سختتر است، ارزش تعلیم آن بالا و پایین میرود. در همه تفاوت میکند و لذا در همه مبهم میشود.

شاگرد: این را برای در چه چیزی فرمودید؟

استاد: برای اینکه صاحب مفتاح الکرامه فرمودند کلام شیخ میرساند که تواتر الی اربابها است. من قرینه منفصله از مبسوط آوردم که ایشان تعدد را به بیش از قراء سبعه بردهاند و به خود حضرت رساندهاند.

شاگرد: تواتر تا ارباب قرائات منافاتی ندارد... .

استاد: من به این توجه دارم. یعنی مانعی ندارد که بعد از آنها تعدد تا زمان حضرت برود اما متواتر نباشد. اما اصل تعدد را که ایشان گفتهاند از آنها به بعدش را هم با ضمیمه کردن مقدمه خارجی تمام میکنیم. مقدمه این است، این هفت نفر همان هایی که در زمان حضرت بود را برای شاگردانشان بازتاب میدادند. نه اینکه اجتهاد کنند. شیخ هم همین را میدانند. من مواضع متعددی از تبیان را آوردهام. شیخ میفرمایند «القرائة سنة متبعة». حتی یک جا میرسند و میگویند از نظر قواعد عربی این اقوی و اوجه است، اما چه کنیم که قرائت سنت است.

شاگرد: شما در مقابل صاحب حدائق که میگویند اجتهادی است، اشکال میکنید. و الا با اینکه نزول واحد بوده منافاتی ندارد.

استاد: بله، همچنین در مقابل مفتاح الکرامه است که میگویند «قد یعطی»، میخواهم بگویم که ملازمه ای ندارد؛ لا یعطی.

شاگرد۲: فرمایش شما این است که این شاهد خوبی است که ذهنیت نزول واحد اصلاً در ذهن شیخ نبوده است.

استاد: احسنت. اینها چیزهای مهمی است. اینکه فضای ذهنیت شیخ بزرگوار چه بوده برای ما خیلی مهم است. من خیلی شواهد منفصله داشتم. اینکه گفتم غدیریه بود، به جهت متصله بودن آن بود. و الا شواهد منفصله را مفصل عرض میکنم. از تهذیب، از جاهای دیگر. یک جا که میخواهند بگویند این قرائت جایز نیست، به حدیث خاص استشهاد میکنند. نه به حدیث حرف واحد. همان جا مرحوم مجلسی جلوی ایشان را میگیرند. آن یک جلسه جدا میخواهد که بحث کنیم. در تهذیب یک قرینه منفصله خیلی عالیای هست. بحث یک ساعتی میخواهد که از آن صحبت کنیم.

شاگرد: ما در کلام شیخ این سؤال را داشته باشیم که ممکن است در زمان خود حضرت رسول هم تعدد باشد اما از باب تسهیل باشد. یعنی نزول واحد است و تعدد از باب تسهیل است.

استاد: بله، یعنی محتملات صاحب وسائل که سه تا بود مطرح است. ما هنوز باید ببینیم که در ذهنیت مرحوم شیخ کدام یک از اینها اولی است. ما دنبالش هستیم.

---

[1]المبسوط في فقه الإمامية ج۴ ص۲۷۳

[2]همان

رغبت به فن قرائت در زمان شیخ و قبل از او در میان علماء شیعه

خب حال میخواهیم عبارت مرحوم شیخ را با یک مقدمه مرور کنیم. این مقدمه را امروز دیدم. آدم هر وقت عبارت را با دقت میخواند و یک ذهنیت و عینک خاصی به چشمش هست، مطالب جدیدی میبیند که وقتی به هر کسی میدهد میگویند درست است.

مرحوم شیخ در تبیان وقتی در ابتدای کلام -صفحه دوم - شروع میفرمایند؛ روایات سبعة احرف و... را در صفحه ششم و هفتم شروع میکنند اما این در صفحه دوم است. عرض کردم که ابن ادریس فرمودهاند که تبیان در آخر عمر مبارکشان نوشته شده. بعد از اینکه کاملاً پخته بودند تبیان را نوشته بودند. این را داشته باشید. خودشان در مقدمه چه میگویند؟ میگویند تفسیر خیلی مورد نیاز است. بعضی از تفاسیر را که نگاه میکنید خیلی مختصر است؛ ایجاز مخل میگویند. بعضی از آنها اطناب ممل دارد. این کتابها به این صورت است. بهعنوان شیخ الطائفه که علامه دهر هستند و همه علوم و فنون را بلد بودند...؛ عرض کردم در کلام و سایر علوم؛ چه رشتهای هست که ایشان تصنیف ندارند؟! ایشان میگویند دیدم که جای تفسیر خالی است. بعد دو تا را اسم میبرند. تفسیر رمانی و اصفهانی را. میگویند این دو تفسیر خوب است اما باز هم در چیزهایی که نیاز نبوده وارد شدهاند. وقتی به اینجا میرسند میگویند جای یک تفسیر جانانه خالی بود.

در اینجا یک عبارت دارند. میخواهم ببینید دستگاه این عبارت شیخ در مقدمه چه خبر است. گاهی دیدی کسانی که با اجتهاد مخالف هستند به قدیمین خیلی حمله میکنند. میگویند قدیمین بودند که اجتهاد را به شیعه آوردند. اینها که نبود. بعد هم که شیخ مفید و شیخ طوسی ... . این بحثها را دیدهاید. میگویند در فقه امامیه که اصلاً به مبسوط نیاز نبود. مبسوط صبغه عامی دارد. اینها را شنیدهاید. اینها محتملاتی است. از طرفی ثلث تبیان قرائات است. احتجاج و حرفها است. با این فایل های امروزی میتوان زود آمار گیری کرد تا ببینیم چقدر تبیان مربوط به بحث قرائات است. مفصل است. خب حال این هم یک نحو رنگ گرفتن از سنی ها و فضای آنها است! خب بابا شیخ الطائفه است. میگویند خب باشد! مگر معصوم بوده؟! مانعی ندارد که شیخ طوسی در این قرائات و در تبیان آب و هوای آنها او را تحت تأثیر قرار بدهد. به به ! مرحوم شیخ یک عبارتی میگویند که زیر این حرف و این احتمالات میزنند. در مقدمه تبیان میگویند. صفحه دوم. شبیه تفسیر نعمانی است. تفسیر نعمانی برای روایت سبعة احرف در شروع تفسیر چه فرمود؟ فرمود «روی مشایخنا عن اصحابنا». این تعبیری خیلی بلندی است. مرحوم شیخ هم در ابتدای تبیان یک عبارتی دارند. بعد از اینکه میفرمایند جای این تفسیر خالی بود، میفرمایند:

> و سمعت جماعةً من أصحابنا قديماً و حديثاً، يرغبون في كتاب مقتصد يجتمع علي جميع فنون علم القرآن، من القراءة، و المعاني و الاعراب، و الكلام علي المتشابه، و الجواب عن مطاعن الملحدين فيه، و أنواع المبطلين، كالمجبّرة، و المشبّهة و المجسّمة و غيرهم، و ذكر ما يختص أصحابنا به من الاستدلال بمواضع كثيرة منه علي صحة مذاهبهم في اصول الديانات و فروعها[1]

«و سمعت جماعةً من أصحابنا قديماً و حديثاً»؛ این جمله به چه معنا است؟ یعنی من در این فضا تنها نیستم. جماعتی از اصحاب ما؛ نه الآن متأخر در بغداد، قدیما و حدیثا؛ از قدیم و جدید از جماعتی از اصحابمان شنیدم: «يرغبون في كتاب مقتصد»؛ میگفتند که ما یک تفسیر جمع و جور میخواهیم. نه آنقدر مفصل و مملّ و نه آنقدر مختصر و مخلّ،«يجتمع علي جميع فنون علم القرآن، من القراءة، و المعاني و الاعراب، و الكلام علي المتشابه...»؛ یعنی من شیخ که در تبیان قرائات را میآورم متأثر از اهلسنت نیستم. بلکه قدیما و حدیثا جماعتی از اصحاب ما به تفسیری راغب بودند که فن قرائات را بیاورد. «من القرائه»؛ اولین آنها را هم قرائت آورده است.

خب این عبارت چه بازتابی میدهد؟ بازتاب فضای به حقی که امروزه برای ما دو دو تا چهارتا شده. دارد نشان میدهد که فن قرائات بین شیعه رایج بود. فن قرائات بین شیعه مرغوب فیه بود. اینها را میخواندند و بحث میکردند و تعلیم میکردند. با این چیزی که ما در این بیست روز اخیر رسیدیم، ببینید که این فن چقدر درست است.

یکی از کسانی که در طبقه متقدم بر شیخ هستند چه کسی بودند؟ سید رضی بودند. صاحب نهجالبلاغه، رضوان الله علیهم. در کتابی که از ایشان پیدا کردیم آمده بود که ایشان مفصل درس اقراء را خوانده بودند. در تفسیر سید رضی که عرض کردم از شش جلد آن تنها جلد پنجمش چاپ شده است. اسم آن را بهخاطر نمیآورم. منظور اینکه سید مرتضی و خود شیخ الطائفه، قبل ایشان و بعد ایشان اینها را داشتند.

پس این عبارت کاشف از این است که من شیخ تنها نیستم که سنی زده باشم، بلکه جماعتی از اصحاب ما قدیما و حدیثا میخواستند فن قرائت نوشته شود.

---

[1]التبیان ج ۱ ص۲

لزوم تحقیق در صد سال بعد از ابن مجاهد

شاگرد: حقائق التاویل.

استاد: بله، حقائق التاویل فی متشابه التنزیل. تفسیر سید رضی بود. چقدر هم بهخوبی ایشان فن قرائت را از اساتیدشان ذکر کرده بودند. پس اینکه شیخ میگویند کار اصحاب ما با این قرائات بود، روشن است. خب حالا ما چه میخواهیم بگوییم؟ میخواهیم بگوییم شما میگویید فن قرائات، خب اگر نزد مذهب امامیه این بود که همه اینها اجتهادات قراء است و خطأ قراء است، کسانی از غیر معصومین خودشان را جای خدا گذاشتهاند، جای ملک وحی گذاشتهاند و در کلام خدا اجتهاد کرده و یک چیزی گفتهاند. خب آیا این معقول است که مذهب امامیه این باشد که همه اینها خطاهای بشر است، از طرفی این قدر به آن عنایت کنند؟! این قدر عنایت کنند که علم قرائت را بخوانند و بنویسند!

این برای خود من جالب بود. ابن خالویه که معاصر صدوق هستند، معلوم است از بزرگان امامیه بودهاند. ولو بین اهلسنت بهعنوان شافعی معروف بودهاند اما معلوم است که ایشان تقیه میکرده. کتابهایش هم معلوم است. کتاب دارد به نام الحجه فی القرائات السبعه. معاصر ابوعلی فارسی بوده. هر دوی آنها الحجه دارند. صد سال بعد از ابن مجاهد نیاز به تحقیق خاصی دارد. غیر از پشتوانه حکومتی، کسانی با پشتوانه فرهنگی کار ابن مجاهد را ماسونده اند! حالا چرا و اینکه مبادیش چه بود، باید فکرش را بکنیم و از آن بحث کنیم و شواهد بیاوریم. مثلاً دو نفر از آنها همین ها هستند. ابوعلی فارسی و ابن خالویه. هر دوی آنها هم شاگرد ابن مجاهد بودهاند و کتاب نوشته اند و کار او را ادامه دادهاند. پشتوانه فرهنگی و علمی برای آن فراهم کردهاند.

شاگرد: ابوعلی فارسی هم شیعه بوده؟

استاد: معلوم نیست. احتمالش هست. من به تازگی نگاه نکردهام. مرحوم آسید محسن امین اگر در اعیان الشیعه آورده باشند شواهدی را ذکر میکنند. جلوترها عرض کردم باید ملکه ذهن طلبگی ما شود که مراجعه به مرجع مناسب بکنیم. تا این افراد مطرح میشوند باید اعیان الشیعه به ذهن ما بیاید. باید به اعیان الشیعه مراجعه کنیم، اگر یک نقلی باشد و احتمال خوبی باشد، ایشان میآورند. خیلی از کسانی که سنی بودهاند را ایشان نمیآورند. چون کتاب به نام اعیان الشیعه است.

پس این هم یک نکته از مقدمه تبیان که ایشان فرمودهاند «جمعًا من أصحابنا قديمًا و حديثًا، يرغبون في كتاب مقتصد يجتمع علي جميع فنون علم القرآن». اولین فنون را هم قرائت ذکر میکنند. پس منظور من این است که شیخ تنها نیستند تا بگوییم رنگ اهلسنت دارد.

شاگرد: برداشت من از تعبیر «کرهوا تجرید القرائه» این است که در دعوای کوفیین و مدنیین که کوفیین اصرار بر تجرید قرائت داشتند اما مدنیین میگفتند همه آنها باشد، گویا مشی شیعه طرف مدنیین است. شما این جمله را نگفتید اما من برداشت کردم.

استاد: برداشت خوبی بوده!

شاگرد: اما چیزی که این برداشت را در می‌کند این است که اگر ابن خالویه شیعه بوده... .

استاد: ابن خالویه بغدادی است. اولاً او در فضایی است که باید شرح حال او را ببینید. درگیری خارجی با ابوعلی فارسی داشت. رقیب هم بوده‌اند. جریانات مفصلی دارد. هیچ مشکلی ندارد. اساساً علمائی که رشد و نموشان در بغداد بود فضای بغداد این را برای آن‌ها داشت. خود کسانی که در بغداد بودند چه سنی و چه شیعه اینطور بودند. حتی علماء سنی‌ای که در بغداد بودند با سنی‌هایی که در جاهای دیگری بودند فرق می‌کنند. فضای بغداد به این صورت بود. این مشکلی ندارد. آن چیزی که شما در مورد مدنیین فرمودید برای فضایی است که کسانی باشند که در فن ادبیات و قرائات تخصصی ورود نکرده باشند. بلکه فضای بیرون زدن آن‌ها در ذهنشان متلقی باشد. این حرف برای آن‌ها درست است.

شاگرد: پس می‌توان این احتمال را داد که تعبیر «کره‌او تجری القرائه» یک جور اتخاذ موضع در مورد دعوای مدنیین و عراقیین باشد.

استاد: مانعی ندارد.

شاگرد: درست است که خیلی از کوفیین شیعه هستند اما سبک شیعه مدنی است.

استاد: این چیزی که به ذهن شریفتان آمده تحلیل درستی است و شواهدی هم دارد. حالا بعداً ذکر می‌کنیم.

ما الآن می‌خواهیم عبارت مرحوم شیخ را دوباره بخوانیم. هر بار که به دقت می‌خوانیم نکاتی در آن هست. صفحه ششم و هفتم تبیان است. با خصوصیاتی که بیان می‌فرمایند می‌خواهم زیر سه کلمه خط بکشم. کلماتی که در نقل ها فراموش شده‌اند و اصلاً ذکر نشده‌اند. به‌خاطر این‌که دو کلمه از آن‌ها بعد از نقل هفت وجه است و فاصله زیادی پیدا کرده. ولی مطلب کاملاً به هم مربوط است. عبارت این است:

علت سوء برداشت از عبارت شیخ در تبیان

> و اعلموا ان العرف من مذهب أصحابنا و الشائع من اخبارهم و روايتهم ان القرآن نزل بحرف واحد، علي نبي واحد، غير انهم اجمعوا علي جواز القراءة بما يتداوله القراء و أن الإنسان مخير باي قراءة شاء قرأ، و كرهوا تجويد قراءة بعينها بل أجازوا القراءة بالمجاز أذي يجوز بين القراء و لم يبلغوا بذلك حد التحريم و الحظر[1]

«و اعلموا ان العرف من مذهب أصحابنا و الشائع من اخبارهم و روايتهم»؛ زیر روایات خط بکشید. مرحوم شیخ سه دسته از روایات نزد شیعه را در این مقدمه بیان کرده‌اند. می‌خواهم زیر آن خط بکشیم تا سه دسته‌ای که ایشان اشاره می‌کنند معلوم باشد. ولو صریحاً هیچ حدیثی را به لفظ نیاورده اند اما به محتوای آن اشاره می‌کنند.

شاگرد: اخبارهم با روایاتهم چه فرقی دارد؟

استاد: فرقی ندارد. عطف تفسیری است. از باب اینکه می‌خواهند سه نوع روایات شیعه را بگویند گفتم. شیخ در این مقدمه سه نوع و سه محتوا از روایات شیعه را ذکر می‌کنند. این اولی را می‌گویند و بعد از آن دو مورد بعدی را هم می‌گویند اما اولی در کلام شیخ ذکر می‌شود و خلاص! بعد می‌گویند دیدی شیخ می‌گویند «الشائع من اخبارهم و روايتهم ان القرآن نزل بحرف واحد». درحالی‌که در یک متن بلند بالا سه طایفه از روایات امامیه را می‌گویند. چون فاصله افتاده آن دو تا را نمی‌گویی‌م و همین اولی را می‌گویی‌م و تمام! به این صورت به گردن شیخ می‌گذارند.

منظور من این است. بعد می‌فرمایند:

«غير انهم اجمعوا»؛ یک اجماع عملی را به شیعه نسبت می‌دهند. این اجماع عملی بسیار مهم است. یعنی شیخ دارند از یک فضای بیرونی شیعه پرده بر می‌دارند. فضایی که خود شیخ مطمئن هستند که در مرئی و مسمع معصومین بوده. لذا حتی وحید بهبهانی با آن قوت علمی خودشان که اجماع قبل از قرن یازدهم را تاویل بردند، تاویلی بردهاند که باز همین را قبول کرده‌اند. قرمودند متواتر است که این قرائات زمان معصومین در مرئی و مسمع معصومین بوده و معصومین چیزی نفرموده اند. آنها را تأیید کرده‌اند. وحید هم این را می‌گویند. بخاطر حرف واحد آن را به پیامبر خدا و ملک وحی نبرده اند اما این را پذیرفته‌اند و گفته‌اند که قطعاً به این صورت است. نه اینکه اینها تا زمان سبع است. البته خود سبع هم در زمان معصومین بودند. منظور زمان شیخ است. نه اینکه اینها تا زمان خود شیخ الطائفه بیاید. بلکه به زمان خود معصومین می‌رود که اگر تواتر الی اصحابها باشد، خالصه در مرئی و مسمع معصومین بوده است.

هامان ۷[1]

بررسی و نقد حمل تعبیر «غیر انهم اجمعوا» بر مماشات با اهل تسنن

شاگرد: روی کلمه «غیر» باید تأمل کرد. شیخ فرمودند «نزل بحرف واحد علی نبی واحد غیر انهم اجمعوا»، ایشان چه فهمی داشتند که نفرمودند «بانهم اجمعوا». شاید اگر واو بود با مباحثی که شما میخواهید بفرمایید خیلی ملائم بود.

استاد: بله، درست است. فرمایش درستی است. مکرر ذهن من مشغول کلمه غیر شده است. الآن هم که کلمه غیر را گفتند یادم افتاد که در چندین جلسه قبل حدیث خصال را خواندیم؛ «ان الاحادیث تختلف عنکم، قال علیه‌السلام ان القرآن نزل علی سبعة احرف و ادنی ما للامام». من «فادنی ما للامام» خواندم. آن آقا تذکر دادند و دیدیم که در نسخه «و ادنی» بود. دیروز دیدم در جواهر همین آمده «فاولی ما للامام». یعنی همین حدیث را در جواهر آورده‌اند و «فاولی» شده. این جور شده. گفتم شاید در ذهن من از جایی مانده باشد که فاء را دیده بودم، اما ایشان میگویند «فاولی ما للامام».

شاگرد: اینها خیلی زیاد است که آقایان روایات را از حفظ میونویسند.

استاد: بله، درست است.

شاگرد۲: ظاهر «غیر» این است که از حرف واحد بد برداشت نکنید.

استاد: همین را عرض میکنم. ولی در ذهن من از اول همین برداشت ایشان بوده. لذا من دو-سه سال قبل یک صفحه بلند بالا نوشتم و تایپ شد و گذاشتید. در آن جا گفتم مرحوم شیخ و مرحوم طبرسی از دو چیز قطعی اخبار کرده‌اند و از یک چیزی تحلیل کرده‌اند. نوشته این بود: اخبارشان این بود که معروف است روایاتشان این است و اجماع عملی آنها این است. بعد هم تحلیلشان این بود: «غیر انهم...». یعنی تحلیلشان این بود که خلاصه مماشات کرده‌اند. اجماع عملی شیعه اجماع مماشاتی است. نه اجماع ثبوتی کاشف از تعدد واقعی. این برگه را که نوشتم به‌خاطر همین بود. فلذا مطالب را توضیح دادم. اگر خواستید مراجعه کنید. در یادداشت‌های قدکیه هست.

شاگرد: این «غیر» سه-چهار احتمال دارد.

استاد: خب ببینید آن وقتی که آن به ذهنم آمد، ذهنیت شیخ این جور که با این قرائن منفصله و متصله پدید آمد در ذهنم نبود. اگر یادتان باشد روزی ده بار در مباحثه تکرار میکردم. مباحثه کمکم جلو میرفت. میگفتم چون کار ابن مجاهد زمینه سال دویست را از بین برده بود، مرحوم شیخ در ذهنشان نبود. این را هزار بار تکرار میکردم. ما روی آن مبانء ذهن شیخ را تحلیل میکردیم. الآن بعد از قرائن عدیده میبینیم که این جور نبوده و ما اشتباه میکردیم. یعنی این «غیر انهم» که ایشان میگوید با ذهنیت آن سال‌های ما خیلی خوب است. اما «غیر»ی که شما میگویید با

ذهنیت بعد از اینها مناسب است. یعنی هیچ مانعی ندارد که اگر ذهنیت شیخ را با قرائن عدیده کشف کردیم، بگوییم این «غیر» چیز دیگری میخواهد بگوید. نه آن «غیر»ی که قبلاً ذهن من و شما میگفت. لذا فرمایش خیلی خوبی بود. این «غیر» یعنی حرف واحد واقع مطلب است، «غیر انهم مماشاتا اجمعوا». کما اینکه صاحب حدائق وقتی در اینجا حرف شیخ را فرمودند، صریحاً فرمودند از این روایات معلوم میشود که اجماع شیعه از باب تقیه است. عبارت دیگری را هم آورده بودند؛ شاید من باب التقیة و الخوف بود. صفحه صد بود: «و بالجملة فالنظر في الأخبار و ضم بعضها إلى بعض يعطي جواز القراءة لنا بتلك القراءات رخصة و تقية». کلمه رخصت بود. یعنی به شما اجازه دادهاند و تقیه است. همان چیزی که من عرض کردم اگر هر منصفی در «ملک» و «مالک» فکر کند این را قبول نمیکند. یعنی خود شمای صاحب حدائق در پستوی خانه که تقیه نیست، بهعنوان شیعه «ملک» میخوانید یا «مالک»؟ برای شما واضح است که شعار شیعه این است که «بسم الله» را بلند میگویند. برای شما واضح است که «بسم الله» را بگویید و اگر نگویید نمازتان باطل است. برای شما روشن است. بااینحال «ملک» بخوانیم یا «مالک»؟ هر دو را بخوانیم! خب در خانه خودتان است و کلام خدا است و میخواهید نماز بخوانید. چرا آشیخ عبد الکریم هر دوی آنها را میخواندند؟ نمیشود بگوییم رخصت و تقیه بین شیعه باشد و تا زمان شما برسد. شمای شیعه ندانید کلامی که ملک وحی آورده در سوره حمدی که باید مرتب بخوانید، «ملک» است یا «مالک». شما محدث هستید و روایات را هم میبینید. مرحوم مجلسی فرمودهاند که اهلبیت هر دو را میخواندند. خب اگر یکی جای آن تقیه بود ممکن بود بین شیعه بماند؟! اواشکی به هم میگفتند که در اینجا امام تقیتا خواندهاند. اما شیعه «مالک» میخوانیم یا «ملک» میخوانیم. به فرمایش مرحوم آقای خوئی یک روایت ضعیف و یک سؤال از شیعه نیست که «ملک» بخوانیم یا «مالک»؟ اینها نیاز به سؤال دارد. اما شما میگویید رخصتا و تقیتا؟! تقیه مورد داشت. تقیه در بین شیعه تنها در یکزمانی در بسم الله و مسح پا بود. اما آیا مسح پا تا آخر تقیه ماند؟! اگر غسل پا یکزی تقیه بود، مسح پا بعداً شعار شیعه شد. اگر یکزی تقیه میکردند وقوت را ترک میکردند، یکزور شد شعار شیعه. تقیه ها برطرف شد. وقتی زمان تقیه ها در میشد شیعه بین خودشان میگفتند که این تقیه بود و این نبود. «حی علی خیر العمل» تقیه بود؟!

نقوض مرحوم نوری به محل ابتلا بودن تعدد قرائات؛ مستمسکی بر علیه خودشان

این خیلی جالب است. واقعاً موضع گیری علمی در استنتاج ها عجیب است. مرحوم نوری این محدث بزرگ در فصل الخطاب یکی بابی باز کردهاند که دقیقاً استدلالی علیه حرف خودشان است. اما ایشان همه اینها را برای له حرف خودشان میآورند. چه میگویند؟ میگویند اینکه شیعه قرائات را دارند، چیزهایی بوده که بر آنها مواظبت میکردند. محل ابتلا بوده، نماز بوده، قرآن بوده، اینکه محل ابتلا است روشن میشد و در آنها اختلاف نمیشد. شما میگویید در قرآنی که محل ابتلا بود یکی از آنها درست است اما بقیه اش نه. این را بهعنوان دخل و ایراد بر حرف خودشان ذکر میکنند و میخواهند جواب نقضی بدهند. میگویند چند جواب نقضی دارد و چند جواب حلی دارد.

چه جواب نقضهایی میدهند؟ میگویند من تعداد بسیار زیادی از شواهد میگویم که محل ابتلای شبانهروزی مسلمانان بوده. محل ابتلای شبانهروزی آن هاست و اختلاف کردهاند. پس دیگر به رخ ما نکشید که چون اینها محل ابتلا است نمیشود که در آنها اختلاف شود.

حال فصل الخطاب را نگاه کنید. چند صفحه است. یکی از آنها وضو است. میگویند مگر پیامبر مرتب در مرئی و مسمع مسلمانان وضو نمیگرفتند؟ بااینحال اینها پا را مسح میکنند و آنها پا را میشویند. صرف اینکه محل ابتلا است باید در آنها اختلاف نشود. چه کسی گفته؟! این محل ابتلائی است که در آن اختلاف شده. الآن فصل الخطاب نزد من نیست. چند روز هم آوردم که بخوانم. خیلی جالب است. و حال آنکه اگر شما کتاب ایشان را نگاه کنید تمام مواردیکه مثال میزنند که محل ابتلا بوده و درعینحال اختلاف شده، نظر شیعه کاملشمس معلوم است. یعنی این جور نبوده که اختلاف شود و شیعه بگوید حال دیگر تا آخر کار ما چیزی نمیگوییم. شیعه یک زمانی تقیه کرده، اما بعد از اینکه فضای تقیه در شد «حی علی خیر العمل» آن معلوم شد. اذانش معلوم شد، مسح پایش معلوم شد، جهر به بسم الله آن معلوم شد، بسم الله را نخواندن نماز باطل است معلوم شد، قنوت معلوم شد. همه اینها را ایشان میآورند. همه چیز معلوم شده و شعار شیعه شده. این در حرف خودشان است. خب چرا در اینجا معلوم نشد؟! تا اینکه شما یک چیزی بگویید که تنها ایراد به سنی ها نیست، به شیعیان هم هست. میگویند ای وای از این امت که یک حمد صاف و ساده از خودشان به جا نگذاشتهاند. الآن مسلمانان نمیدانند که ملک وحی «مالک» آورده ای «ملک». خب شیعه هم که نمیداند. روی مبنای شما، شما هم میگویید ما نمیدانیم. پس ایرادی که میآورید «ضیعوا القرآن»، الآن مسلمانان جاهل هستند و نمیدانند که کلام خدا چه بوده، ایراد به کل امت است. اینها از عجائب حرفهای ایشان است.

و حال آن‌که وقتی مبانء عوض می‌شود و این مطالب باز می‌شود می‌بینیم جای «بسم الله» بوده لذا فرمودهاند، هر کجا جای تقیه بوده بعدش نگذاشتند این تقیه بماند. شیعه بین خودشان تذکر دادهاند که اینجا تقیه بوده. ان الرشد فی خلافهم. اما در مسأله قرائات جوّزوا القرائه.

شاگرد: اجمعوا... .

استاد: اجمعوا به‌عنوان اخبار از یک سیره عملی آمده.

جلو برویم. می‌گویند سنی ها روایت سبعة احرف را دارند. شروع می‌کنند وجوه آن را می‌گویند. بعد از این‌که وجوه اهلسنت و وجه آخر که مفصل بوده و ذهن همه را پرت کرده، می‌گویند، می‌گویند «املح» ای «اصلح» این وجه است. طبق نسخه مجمع «املح» و طبق نسخه تبیان «اصلح». مرحوم آشیخ بزرگ و محقق کتاب خیلی ناله دارند از این‌که تصحیح نسخه‌های تبیان سخت بوده. الآن هم نرسیدیم عبارت را بخوانیم. چیزهایی را در کروشه گذاشته‌اند که به ذهن قاصر من طلبه درست نیست. یعنی این نسبت‌ها بی خود داده شده. مثلاً یک قول را به طبری نسبت داده‌اند که شیخ اجل از این است که این را به طبری نسبت بدهند. اصلاً این برای طبری نیست. قول ابوعبید را می‌آورند، قول طبری را می‌آورند، چیزی در کروشه داریم که زائد است. باید آن را تصحیح بکنیم.

طرح سه دسته روایات شیعه راجع به قرائات در مقدمه تبیان

خلاصه اینها را بلند بالا می‌آورند، تا آن جا که می‌فرمایند «السابع الاختلاف فی الزیادة و النقصان»، صفحه نهم است. دو صفحه فاصله شده است. در همین وجه هفتم شیخ چه مثال‌های خوبی می‌آورند. نسخه تبیان به این صورت است که برای آن خیلی زحمت کشیده‌اند. آقایانی که پی کار را گرفته‌اید یکی از چیزها این است چاپ جدید ای تحقیق جدید شده ای نه؟

شاگرد: تحقیق جدید دارد می‌شود. به نظرم دو جلدش هم چاپ شده.

استاد: بسیار خب، ما این مقدمه را کار داریم تا ببینیم نسخه‌های اینجا چطور شده.

تا به اینجا می‌رسند که «فإنّ اللّٰهَ وُ الغَنِيُّ الحَمِيدُ و ان الله الغني الحميد. في سورة الحديد»، بعد می‌فرمایند: «و هذا الخبر عندنا»؛ باز دارند یک روایتی را می‌گویند. روایتی نزد ما شیعه هست؛ این الخبر کدام است؟

شاگرد: همان الشایع فی اخبارهم است.

استاد: قطعاً آن نیست. شیخ سه دسته روایت را ذکر می‌کنند. اول فرمودند «الشایع فی اخبارهم ان القرآن نزل علی حرف واحد»، بعد گفتند سنی ها مفصل دارند و ادعای تواتر می‌کنند که «ان القرآن نزل علی سبعة احرف». مقابل حرف واحد این را می‌گویند. بعد از اینکه راجع به سبعة احرف وجوه و اقوال را به تفصیل گفتند می‌فرمایند «و هذا الخبر عندنا» که همان دومی است. پس این نوع دومی است که غیر از حرف واحد است. قبلی روایاتهم بود که حرف واحد است. هذا الخبر یعنی خبر سبعة احرف، «عندنا»؛ یعنی نزد ما متواتر نیست و شیوع ندارد، بلکه خبر واحد است. پس این دوم نوعی است که از روایات شیعه نقل می‌کنند. زیر «هذا الخبر عندنا» خط بکشید.

«و ان کان خبراً واحداً لا یجب العمل به فالوجه الأخیر أصلح الوجوه»؛ وجه اخیر همانی است که به تفصیل گفتند. بخشی بود که ابن جزری سی سال روی آن فکر کرد. اینها از افتخارات تبیان و شیعه است. ابن جزری شما می‌گوید روی آن سی سال فکر کردم اما چندین قرن قبل از ابن جزری شیخ الطائفه شیعه فرموده اگر وجه درستی باشد همین است. یعنی حاصل سی سال فکر او را شیخ با یک اشاره بیان می‌کنند. البته ابن جزری می‌گوید که من از اینها خبر نداشتم. سی سال روی آن فکر می‌کردم وبعد از اینکه حل شد دیدم که دیگران هم قبلاً آن را گفته‌اند.

شاگرد:...

استاد: «فالوجه اخیر» یعنی «فالوجه الخیر فی توجیه و فهم المعنی».

شاگرد: با «فاء» نمی‌خواند.

استاد: حال ببینید نسخه‌های دیگر به چه صورت است.

«فالوجه الأخير أصلح الوجوه‌علي ما روي»؛ زیر ما روی هم خط بکشید. «عنهم علیه السلام من جواز القراءة بما اختلف القراءة فیه». پس شیخ در اینجا سه روایت امامیه نقل کرده‌اند. یکی روایت «القرآن حرف واحد» است. یکی روایت «ان القرآن نزل علی سبعة احرف». یکی روایت «اقرئوا کما یقرء الناس» است. اینها در کافی هست. شیخ در اینجا می‌گویند امامیه در اینجا سه دسته روایت دارند. قرار بود که من کل جلسه را راجع به این توضیح بدهم که رفت. ان شاالله زنده بودم شنبه. ما که زیر این سه کلمه خط کشیدیم شیخ می‌خواهند چه بگویند؟ با این سه دسته چه کار کرده؟ دو تا جفت کرده‌اند. آخر کار دافع حدیث سبعة احرف سنی را حرف واحد قرار داده‌اند. جاذب سبعة احرف شیعی را حدیث «اقرئوا کما یقرء الناس» قرار داده‌اند. خلاصه عرض من این است. دقت کنید. یعنی شیخ روایت شیعه را به این صورت جمع کرده‌اند. فرموده‌اند «حرف واحد» دافع «سبعة احرف» سنی است؛ دافع آن چیزی است که آنها می‌گویند. در عباراتشان هم هست، بعداً عرض می‌کنم. اما بین ما امامیه دو روایت داریم که جاذب است؛ اقرئوا کما یقرء الناس، جاذب سبعة احرف شیعه است. یعنی ما خودمان حدیث سبعة احرف داریم که موید و جفت کننده و معین کننده آن روایت «اقرئوا کما یقرء الناس» است. سنی ها هم بین خودشان روایت سبعة احرف دارند، دافع چیزی که آنها می‌گویند حرف واحد ما شیعیان است.

پس ما سه دسته روایت داریم که یک دسته از آنها دافع حرف آنها است. دو دسته آنها هم مفسر و هم جاذب هم هستند.

والحمد لله رب العالمین